

ای مالک هر بلند و پستی وی خالق نیستی و هستی
 شعرای مزبور تلسیداس را ستوده‌اند :
 ای شاه سخن سخنوری تو وی پیر کهن پیمبری تو
 نامت بجهان که تلسی داس است مشهور بخلق خاص و عام است
 و علت نوشتن این مثنوی در زیر ذکر میگردد :
 دل گفتم که ترک این و آن کن زافسانه رام داستان کن
 راماین را باختصاری بر بند ز فارسی نگاری

منشی هر لال کتری متخلص به رسوا ، پسر رامچندر ، پسر دیبی چند
 دهلوی بوده و در قرن نوزدهم میلادی میزیسته است . پدران رسوا در دکن
 بمقامات عالی منسوب بودند که بر طبق عقیده وی نتیجه دعای عارف ربانی
 فخرالدین میباشند - رسا در لرسونی دپتی السیکر پولیس (معاون بازرسی شهربانی)
 بوده و در همانجا بسن چهل و سه ترجمه فارسی رامایانهای والمیکی و تاسیداس
 را بصورت مثنوی آغاز و در سال ۱۲۹۹ / ۱۸۸۲ میلادی پایان رسانید . و آنرا
 راماین فارسی نامید - مثنوی مزبور با بیت ذیل شروع می‌شود :

به گنیت از روان سازم نمشکار نمایم سجده از شوهم برنکار
 راماین رسوا بحیثیت شعرچندان دارای رتبه عالی نیست - مه‌دا
 جنبه روحانی مترجم را هویدا میکند .
 شخصی بنام رندکان خوش نیز داستان راماین را بفارسی ترجمه کرده
 است . و این ترجمه فارسی با کلمات ذیل شروع میشود :
 «گوناگون ستایش و سپاس درگاه آن ذوالجلال ...»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 مرکز چاپ و انتشارات
 تهران

مهدی الهی قمشه‌ای

سفر عشق

ساز غمت شادی دل‌های ماست
 آرزوی این دل شیدای ماست
 در دو جهان دیده بینای ماست
 واله و حیران دل دانای ماست
 منع تو اعطای تقاضای ماست
 کان همه در سرحد غوغای ماست
 در طلب شاهد یکتای ماست
 لای تو اندیشه الای ماست
 گوش دل اگر هست براوی ماست

ذکر تو ای یار تسلائی ماست
 دیدن روی تو بصبح وصال
 آنکه بجز حسن و نکوئی ندید
 در تو که پنهانی و پیداستی
 قهرتو نیز آیت لطف است و مهر
 از خرد و فکرت و هوش برتری
 در سفر عشق فلک ساله است
 بالله اگر دعوی عرفان کنی
 گفت الهی سخن عشق یسار

آقای دکتر ناصر سطوتی
فارغ التحصیل دوره دکترای دانشگاه سربین پاریس
در رشته علوم جغرافیای انسانی و سیاسی

« سرچشمه‌های فرهنگ باختر و پیوستگی آن با فرهنگ

ایران باستان »

مطالعه تاریخ تکامل تمدن بشری نشان میدهد که اندیشه و هنر یونانیان قدیم باعث شد که باختریان از چاه نادانی رهائی جسته و بشا همراه ترقی قدم گذارند و سرانجام عصر نهضت تمدن بشری را در اروپا و جهان پیش آورند .

عشق با آزادی و میهن پرستی و شیوه خردپروری یونان را میتوان جوهر فرهنگ امروزی اروپا و روح و عقل انتقادی آن سامان دانست پس آشنائی با مکاتیب فلسفی یونان قدیم برای ما که از ایام باستان با تمدن غربی خو گرفته‌ایم از هر حیث لازم و مفید است زیرا فقط بدینوسیله است که میتوانیم افق اندیشه خود را توسعه داده و قوه عقلانی مغرب را با هوش ایزد پرست شرق خود پیوند دهیم .

از طرف دیگر تنها در نوشته های تاریخی یونان قدیم است که وصف ایران و ایرانیان باقی مانده و این برای ما بسی دل پذیر و عبرت انگیز است که می بینیم اجداد و تبار با افتخار ما دارای آنچنان نیرو و اراده و قدرت فکری بوده اند که مورد ستایش بزرگترین مردم زمان خود قرار گرفته اند .

تاریخ پیوستگی فرهنگی و داد و ستد دانش و هنر بین ایران و یونان هنوز به درستی پژوهش نشده و اندازه آشنائی ایرانیان باستان با تمدن یونانی هنوز هم برای ما مطلبی نامعلوم است و در اینجا سعی میشود که تا آنجا که مقدور بوده این رابطه علمی بطور اختصار بیان گردد .

اما قبلاً باید باین نکته مهم اشاره کرد که هیچگاه فرهنگ یونانی تاثیر و نفوذ تمدن اسلامی را در فرهنگ ایرانی نداشته زیرا این یکی در اندک مدتی زندگانی ایرانیان را دگرگون ساخت و آن دیگری حتی در روزگار اسکندر و جانشینانش هم در ایران نفوذی نیافت و چون گیاهی بی ریشه و رنگی بی اندیشه بود .

با اینحال از روزیکه شاهان هخامنشی بسوی باختر روی نمودند و ابتدا در آسیای صغیر و سپس در سرزمین یونان با این مردم تماس گرفتند و خواه ناخواه با آنها روبرو شدند بین آنان علائقی بمیان آمد که در هر دو ملت اثر باقی گذاشت و این اثرات از هر حیث قابل مطالعه و بررسی است .

در دوران هخامنشی علائق بین دو ملت همیشه دوستانه نبود و گاهگاه به نبرد و زور آزمائی میکشید ولی باز رشته اتصال فرهنگی آنان هرگز از هم گسسته نگردید و

جدائی کامل حاصل نگشت .

از کتب یونانی واضح است که در این دوره بخصوص با وجود ترس و وحشتی که یونانیان از کشورگشائی هخامنشیان داشتند و در نگاهداری استقلال و آزادی خویش میکوشیدند هرگز شایستگی شاهان و مردان ایران را منکر نبودند .
سترابن (Strabon) مورخ یونانی میگوید ایرانیان در نظر یونانیان نامدار ترین بیگانگان اند .

(Herodote) هرودوت مینویسد چون آتنیان در جنگ دریائی سلامیس (Slamis) کشتیهای خشاریاشاه را در عم شکستند تمیستوکلیس (Themistoclis) در گروه هم میهنان خود گفت بدرستی بدانید که این کار را ما بزور خود انجام نداده ایم بلکه خدایان و قهرمانان رشک بردند که یک مرد پادشاه اروپا و آسیا گردد .

آیسخلوس (Aeschylus) که خود در آن جنگ شرکت نموده بود در ترگودیای ایرانیان (Persai) داریوش را بسی ستوده و فیروزی یونانیان را بیاری خدایان منسوب داشته و میگوید خدایان از سرکشی خشایار شاه بستوه آمده بودند و الا او از یونانیان شکست نمیخورد .

گزنفون در کتاب تربیت کوروش (کوروپایدیا) درباره دانش آموزی ایرانیان در زمان آن پادشاه شرح مبسوطی داده و آئین تعلیم و تربیت بزرگزادگان ایرانی را ستوده است .

از طرف دیگر ایرانیان در بهای کشور پهناور خود را به آئین زیبای مهمان نوازی بروی بیگانگان گشوده بودند و جهانگردان و بازرگانان و پناهندگان یونانی را با آغوش باز می پذیرفتند .

پزشکان شاهان هخامنشی نخست مصری بودند ولی از زمان داریوش اول به بعد همه از بین یونانیان انتخاب شدند .

اپونویدوس (Opolonidaus) پزشک دربار اردشیر دراز دست یکنفر یونانی بود که بگناه عشق بازی با همسر زیبای پادشاه بفرمان ملکه مادر زنده بگور شد .

کیتسیاس (Kutislas) ۲۰ سال تمام پزشک اردشیر دوم بود و اسناد تاریخی دربار را نوشت که بعضی از قسمتهای آن تاکنون باقیست و بدست ما رسیده است .
(Persika 3042)

پولوتارک (Plutarch) مورخ معروف یونانی در سرگذشت همان پادشاه گوید پزشک اردشیر دوم بنام پولوکریتس (Polocriter) یونانی بود و زینو (Zino) در دربار همان پادشاه استاد رقص بشمار میرفت .

از این گذشته غالب شاهان هخامنشی از یونانیان در سپاه خویش استفاده کرده و آنان را در شهر های دور دست کشور بمرزدار میگماشتند .

هنگامی که داریوش اول به اروپا لشکر کشید بر بسفر بوسیله یونانیان پل ساخت و خشایار شاه در جنگ با آتن با لشگریان خود مستشاران یونانی همراه بود . کوروش کوچک در جنگ با برادرش اردشیر دوم که گزنفون آن را در کتاب -

آناباسیس (Anabassis) بخوبی تشریح کرده سرداران و سربازان یونانی خود امید فراوان داشت این قبیل علائق و مراودات ناگزیر طبقات مختلف ایران و یونان را بهم نزدیک میکرد و گذشته از نتایج اقتصادی واجتماعی و تاثیرات فرهنگی این قبیل تماسها باید به اثرات روحی آن نیز توجه داشت که متأسفانه هیچ يك از این تاثیرات تاکنون برای ما بدرستی روشن نگردیده است .

دوره درخشان آتن که دوره هوش سرشار و کمال هنری یونان بود با عصر هخامنشیان همزمان بود ولی امروز نمیتوان گفت ایرانیان تا چه اندازه از این چشمه

فضل و هنر بهره بردند و یا بر سیر اندیشه دور پرواز مردم یونان از خود چه اثری بجا گذاردند؟

ابز دوره فرس قدیم (۹۰۰ - ۴۵۰ پیش از میلاد) جز سنگ نبشه‌ها آثار ادبی دیگری از تاریخ تمدن ایران قدیم باقی نمانده و در کتب یونانی هم باین قبیل ارتباطات فرهنگی اشارات مهمی نشده است.

اما هرودوت با اینکه خود از (مردم آسیای صغیر که یونانی الاصل بوده‌اند) - بوده که تبعیت ایرانی را داشته و درباره جنگهای خونین ایرانیان و یونانیان مطالب مفصلی نیز نگاشته است هیچ اشاره‌ای به موضوع روابط فرهنگی ایران و یونان ننموده و هیچگاه نگفته است که آیا ایرانیان با تحقیقات فیلسوفان ایونی آشنائی داشته‌اند یا خیر؟

مع الوصف گاهگاه در آثار هرودوت بمطالبی بر میخوریم که باین نوع ارتباطات اشاره میکند.

هرودوت از سولون شاعر معروف و مرد نامدار سیاسی یونان داستان دلپذیری دارد که میگوید در بازگشت از مصر در شهر سارد حضور کروسوس رسید و پس از دیدن گنجهای گرانبهای آن پادشاه در جواب پادشاه گفت کسی را هرگز کامروا و خوشبخت دانست مگر آنکه واپسین روز زندگی خود را طی کند (این نمونه در یونان قدیم مکرر آمده جلد اول Herod)

باز در وصف يك مجلس مهمانی نوشته است که هر فرمانده ایرانی يك مهمان یونانی نزدیک خود داشت و یکی از ایرانیان با سردار یونانی درباره روابط دو کشور با زبان یونانی گفتگو میکرد.

اینکه داریوش بر لب سفر دوستون از مرمر سفید بنا کرد و بریکی بزبان یونانی و بردیگری به زبان آشوری سنگ نبشه‌ای گذاشت میرساند که ایرانیان بزبان بیگانتان با نظر بی‌مهری نمیگریستند و زبانهای علمی دنیای آن روز را احترام میگذارند (صفحه ۱۶ جلد چهارم هرودت Herod)

هرودوت در جای دیگر میگوید ایرانیان برای نوشتن پوست بز و میش بکار میبردند و این موضوع میرساند که در آن زمان باصول نگارش و فن آن توجه داشته‌اند. اما هرودوت هیچگاه درباره انتشار فلسفه یونانی در ایران و یا اشاعه ادبیات آن کشور در این سرزمین چیزی نگاشته است.

گزنفون که مارا بخوبی میشناخت و چندی هم فرمانده سپاهیان اجیر کوروش کوچک گردید و درباره بازگشت ۱۰ هزار نفر یونانی از ایران کتاب ذیقیمتی نوشت از آشنائی ایرانیان با تمدن یونانی ذکری نکرده و حتی در کتابی که در باره استاد نامدارش سقراط نوشته باین موضوع که آیا ایرانیان با تعالیم این استاد بزرگ آشنا بوده‌اند یا اشاره‌ای ننموده است (Memorabilia)

اما تاثیر تمدن ایرانی و معتقدات آنها در سیر تفکر یونانیان موضوعی است که تبعات تازه لازم دارد و میلز (Mills) خاور شناس معروف انگلیسی در کتاب خود بنام زردشت و یونان (صفحه ۹ Zardthusta and the greeks) در این باره تبعات ذیقیمتی نموده و نشان داده است که اگر اثر فلسفه یونان در گاتها یا بخشهای دیگر اوستا وجود ندارد و رسائل فیلون کنعانی (Philo Judoleus) هرگز در نوشتجات زردشتی راه نیافته بعکس مبادی آن کیش ایرانی در همه جا منتشر شده و در تحقیقات فیلسوفان یونانی و یهود مورد توجه واقع گشته است.

ضمنا میدانیم که افلاطون باری کراتولوس (Cratylus) نامی بافکار تازه‌ای،

راهنمایی شد و این کراتولوس خود شاگرد فیلسوفی بنام هر کلیتوس (Heracliths) بوده که در آسیای صغیر میزیسته کوباکیش اهورامزدا آشنائی کامل داشته و بدربار داریوش نیز رفته و بحضور آن پادشاه هم رسیده است

The Persian religion. (Beuvenisti)

پرفورپوس (Parphyry) یکی دیگر از نویسندگان یونان قدیم میگوید پی تا کوراس (Pythagoras) فیلسوف یونانی که صاحب مکتبی روحانی بود از تعالیم زرتشت بهره برگرفته و مقادیری از این آئین را در مکتب فلسفی خود گنجانیده بود.

بنا بر این میتوان گفت ایرانیان دوره هخامنشی بکلی از زبان یونانی دور و برکنار نبوده اند ولی آن را باندازه آشنا شدن به ادبیات و فلسفه یونان نمیدانستند از طرف دیگر چون ایرانیان آن زمان نیز بیشتر بیسواد بودند و باخط و کتابت سروکار نداشتند این آشنائی بزبان یونانی منحصر بشاهان و درباریان و دسته‌ای از روحانیون میگردد که آنها برحسب تمایلات و علائق و نظریات شخصی بود نه بموجب علاقه و عشق بدانش اندازی یا هنر پروری.

بدین طریق ایرانیان دوره هخامنشی با سطح بالای تمدن یونانی آشنائی نداشته و بلکه بکلی از مکتب منطق یونان بدور بودند در حالیکه طبع سرشار و فکر نقاد یونانی در فرهنگ ایران و عقیده آنان با اصول یکتا پرستی و روش اداری پادشاهی پیوسته بکاوش پرداخته بود و در راه جستجو از اسرار پیشرفت تمدن ایران بهر نوع زحمتی تن در داده و حتی برای مطالعه درباره تعلیم و تربیت ایران کاوشها مینمودند.

البته همانطوریکه بیگر (a. Jaeger) در جلد اول کتاب خود بنام پائند پدیا (Paideia vol. I) نوشته است در زمینه تحقیق درباره ریشه های تمدنی ایران قدیم ایونیان یعنی مردمان یونانی الاصل آسیای صغیر که تابعیت دولت ایران را داشتند پیش از متفکرین و دانشمندان و فیلسوفان آتن کوشیده اند زیرا اینان همیشه از مردم آتن آزادتر فکر کرده و هرگز میهن پرستی را بمقام پرستش نمیرسانیدند و جنبه های روحانی را بیشتر از یونانیان در تحقیقات خویش اهمیت میدادند و چون مبنای تمدن حکومت ایرانی بر پایه های روحانی قرار گرفته بود ایونیان پیش از مردم آتن آن را می پسندیدند و برای دفاع از آن آداب و سنن آنان ترها و رساله ها مینوشتند.

اگر از این نظر نیز بگذریم باید بگوئیم که ایرانیان دوره هخامنشی بعلت حفظ امپراطوری بزرگ خود که از همه جهت جز از ناحیه جنوب یعنی خلیج فارس مورد تهدید قبایل مختلف و تمدنهای گوناگون قرار گرفته بود که گاهی بعضی از این قبایل صحراگرد شرقی مرزهای خاوری کشور را مورد تاخت و تاز قرار میدادند و زمانی آن تمدنهای شکوفای غربی مانند تمدن یونان و آسور و بابل اصالتا از تمدن خود ایرانیان پراچ تر بودند میخواستند با شکافتن مرزهای تمدنی کشور در داخل این امپراطوری نفوذ کنند تعصب شدید نسبت بحفظ آداب و رسوم خود و طرد آداب و رسوم دیگران از خود نشان میدادند تا بتوانند سرزمینهای اجدادی خود را از نفوذ های نظامی و یا فکری ملل دیگر محفوظ نمایند و شاید سربقای نام ایران در چهار راه حوادث جهان تا با امروز همین روشن بینی و روشن ضمیری پدران با افتخار ما بوده است.

روزگاری که امپراطوری ایران يك امپراطوری جغرافیائی بود و بر تمام فلات ایران و آسیای غربی امروزی تسلط داشت مردم سنت های عظیم باستانی و تعلیمات مذهبی خود را از هندوکش تا زاگرس و از جبال قفقاز تا خلیج فارس توسعه داده و بعلت یکپارچگی افکار و مانع اقتصادی میتوانستند يك حکومت نیرومند واقعی درحد فاصل بین شرق و غرب تشکیل دهند.

در این زمان هم نواحی غربی امپراطوری ایران یعنی آسیای صغیر و سوریه

که بواسطه نفوذ تمدن یونانی یا سواحل اروپا و آفریقا تماس پیدا کرده بود و هم نواحی شرقی امپراطوری یعنی سواحل سند و گنگ با ممیزات مخصوص اجتماعی خود در کنار یکدیگر زندگی میکردند و در این امپراطوری وسیع خدایان یونانی و بت های هندی زیر سایه بال و پر اهورا مزدا آنچنان در یکدیگر ادغام شده و کوچک مینمودند که نه فقط وجه تمایز آنها از یکدیگر مشکل شده بود بلکه برآستی ایرانیان با همه کم اطلاعی زیر تشعشع خیره کننده تعصب برتری جوئی آن تفکرات و آن نشئه های ذوقی و روحی را حقیر میشمردند.

صرفا نفوذ افکار نو و فلسفه های جدید از مرز های فکری این امپراطوری بزرگ اگر امپراطوری را از تزلزل و سقوط نجات میداد اما مردمانش را قشری وبا جمود فکری تربیت میکرد و متأسفانه این نوع تربیت ابتدائی تا دوران نفوذ اسلام در ایران ادامه داشت و اساسا علت سقوط امپراطوری ایران در برابر اعراب همین امر بود. بدون اینکه درباره يك موضوع باین مهمی که باید بیش ز پیش مورد توجه مستشرقان و خاورشناسان قرار گیرد و از بحث در این مقال خارج است بظهور اسکندر و اثرات آن بر سایر افکار ایرانیان توجه نموده و اثرات این واقعه را در فرهنگ ایرانی خود مورد مطالعه قرار میدهیم.

اسکندر با حمله بایران اوضاع خاور زمین را دگرگون ساخت و آتشی که پرسپولیس را بخاک کشید و ویران کرد ایرانیان را از رسیدن پایان یکدوره و رسیدن دوره دیگر آگاهی داد.

اسکندر در نتیجه آموزش استادش ارسطو غرور نژادی بر سر داشت و خود را نماینده فرهنگ عالیتر و نژادی برتر میشمرد بهمین دلیل بود که بمجرد ورود به آسیا یعنی امپراطوری ایران بخرابه های تروا در آسیای صغیر شتافت و برای خدایان یونان قربانی کرد و برهنه دور آرامگاه آخیلوس (Plutarch life of Alexander) دوید و فریاد برآورد چه نیک سختی ای آخیلوس که شاعر نامداری همچون هومر تو را ستوده است. گویا در نتیجه همین غرور نژادی است که بنا بگفته پلوتارک از مرزهای هند که در همان روزگار هم سرزمین اعجاب و اسرار بود بدون توجه به تمدن درخشان هند و اروپائی آن سرزمین ترازدی یونانی میخواست تا در موقع فراغت بخواند و نسخه ای از اشعار هومر را از اشعار خود میگذاشت.

سید ابوالقاسم پورحسینی

سوگند

سوگند به آن نگاه پر معنایت

سوگند بآن جمال جان افزایت

گردورشوی به اشک شوم جایت

گرروی کنی بدیده سایم پایت